فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی - گروه زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج -سال دهم/ شماره ۳۴/بهار ۱۳۹۷

فمینیسم در مجموعه داستان " خیمه شب بازی" محمد صادق چوبک

نجمه هاشمی[۱]
دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب.
علیرضا شعبانلو
استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی(نویسنده مسئول).
عبدالحسین فرزاد
دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

تاریخ دریافت: ۹۷/۲/۴ تاریخ پذیرش: ۳۰ /۹۷/۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

چکیده

فمینیسم بعنوان یک جنبش اجتماعی، از یک سو ریشه در نگاه جدید غرب به انسان و تعریف مردانه از آن دارد و از سویی دیگر تهاجم به حرمت، کرامت و حقوق دنیوی زنان پس از رنسانس بویژه در قرن پانزدهم تا هجدهم میلادی است.ارتباط ایران با جهان غرب و آشنایی آنان با وضعیت فرهنگی – اجتماعی متفاوت زنان در اروپا و

۱ hashemi.n۱۳٦٤@yahoo.com

آمریکا و بوجود آمدن دیدگاه های روشنفکری درباره زنان، مهمترین زمینه های شکل گیری جریان فمینیسم در ایران را فراهم ساخت.

نویسندگان در این دوره بدنبال آشکار ساختن این واقعیت بودند که وضع زنان جامعه چیزی متفاوت از وضع خوشایند زنان اروپایی استو تصویر زندگی و جایگاه زنان اروپایی و غربی برای آنها بیشتر شبیه یک رویا بود تا واقعیت.

محمدصادق چوبک نیز بعنوان نویسنده متهد آن روزگار به جای پرداختن به جهان ایده آل فمینیست های تند رو یا کند رو، به بیان واقعیت های موجود در جامعه می پرداخت و جایگاه واقعی زنان را ترسیم می کرد. زنان در داستان های مجمعه ی خیمه شب بازی چوبک زنانی از طبقه روشنفکر و تحصیل کرده و یا دارای پست و منصب های حساس نیستند بلکه زنانی واقعی و متعلق به قشر پایین و متوسط جامعه هستند که اغلب ناچارند برای تأمین مایحتاج زندگی یا در خانه ارباب کلفتی کنند و یا در رخت شورخانه ها و مردشورخانه ها و فاحشه خانه ها برای اندک درآمدی هر دوز و کلکی را دستاویز خود سازند.

کلیدواژه‌ها : نقد، ادبیات داستانی، فمینیسم اجتماعی، خیمه شب بازی، محمد صادق چوبک.

مقدمه

فمینیسم از واژه feminine (زنانه، زن آسا، مادینه، مونث) است که در اصل از زبان فرانسه و نهایتاً از ریشه لاتینی femina گرفته شده است. فمینیسم در

لغت به معنای زن گرایی، جنبش زن گرایی، جنبش زنان، طرفداری از زنان، هواخواهی زنان، زن نوازی و طرفداری از حقوق زنان است.(بیات و دیگران، ۱۳۸۱، ۴۲۳)

جوهره فمینیسم آن است که حقوق، مزیت ها و وظایف نبایستی از روی جنسیت مشخص شود.به باور فمینیستها، زنانزن متولد نمی شوند بلکه ساخته می شوند و تفاوت های جنسیتی را جامعه بوجود می آورد، جامعه ای که تصمیم می گیرد زنان خود را با یک رفتار زنانه که ساخته و پرداخته مردان است، هماهنگ کنند. (بختیاری،۱۳۹۲، ۹۰)

فمینیسم بعنوان یک جنبش اجتماعی، از یک سو ریشه در نگاه جدید غرب به انسان و تعریف مردانه از آن دارد و از سویی دیگر تهاجم به حرمت، کرامت و حقوق دنیوی زنان پس از رنسانس بویژه در قرن پانزدهم تا هجدهم میلادی است. (بیات و دیگران، ۱۳۸۱، ۴۲۸)در واقع فمینیسم بعنوان یک جنبش اجتماعی، ریشه در تحولات انقلابی فرانسه در اواخر قرن هجدهم میلادی دارد. پس از انقلاب فرانسه در سال۱۷۸۹م/۱۱۶۸ و با تدوین اعلامیه حقوق بشر در آن کشور و در نظر نگرفتن حقوق زنان در آن اعلامیه، اعتراض هایی بخصوص از سوی زنان در فرانسه به تبعیض موجود در اعلامیه حقوق بشر آن کشور صورت گرفت. گسترش این اعتراض ها در قرن نوزدهم در کشور فرانسه سبب شکل گیری جنبشی بنام فمینیسم شد. (ریو، ۱۳۸۵، ۱۶)

همزمان با اعتراض های زنان در فرانسه در آمریکا نیز پیمان (سنکافالز) در سال ۱۸۴۸ م/۱۲۳۱که پیمانی علیه نابرابری میان زنان و مردان در آن کشور بود زمینه ساز جنبش فمینیسم در آمریکا گردید. (مکنزی و دیگران، ۱۳۷۵، ۳۵۲) بطور کلی جنبش فمینیسم در اروپا و آمریکا تا اواخر قرن نوزدهم

دستاورد قابل توجهی بدست نیاورد، اما این تلاش در دهه اول قرن بیستم زمینه ساز طرح برابری حقوق زنان و مردان بویژه در اسناد بین المللی در سطح جامعه ملل گردید. تصریح به تساوی حقوق زن و مرد در اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد در سال۱۹۴۸م/ ۱۳۲۴ و تصویب کنوانسیون حقوق سیاسی زنان در سال ۱۹۵۲م/ ۱۳۳۱ از آثار و نتایج جنبش زنان در دو دهه اول قرن بیستم میلادی بود. (مشیر زاده،۱۳۹۰، ۱۲۳-۱۲۷)

جنبش فمینیسم برای رسیدن به اهداف خود در قالب مکاتب و نظریه های سیاسی– اجتماعی مختلفی به فعالیت پرداخت و سیر فکری و اندیشگی خود را بمرور زمان به کشورهای دیگر نیز روانه ساخت. (بیسلی، ۱۳۸۵، ۱۴۸)

می توان گفت پیش از انقلاب مشروطه و حتی مدتی پس از آن، جریانی با عنوان جریان فمینیسم وجود خارجی پیدا نکرده بود.به عبارت دیگر اگر جنبش زنان را جنبشی بدانیم که با شعار برداشتن تبعیض های حقوقی ای که در عرصه زندگی اجتماعی و خصوصی به واسطه جنسیت بر زنان اعمال شده است، به کنشگری اجتماعی اقدام می کند، می توانیم بگوییم که آغاز چنین تحرکات جنسیتی در ایران بصورت یک جنبش و جریان اجتماعی از دوران مشروطه به بعد است و قبل از آن، چنین حرکتی گزارش نشده است؛ اما زمینه های شکل گیری آن را باید در دوره قاجار جستجو کرد. زیرا ارتباط ایران با جهان غرب و آشنایی آنان با وضعیت فرهنگی – اجتماعی متفاوت زنان در اروپا و آمریکا و بوجود آمدن دیدگاه های روشنفکری درباره زنان از مهمترین زمینه های شکل گیری جریان فمینیسم در ایران است.(شمسی و دیگران، ۱۳۹۵،۲۶)

چهره سیاسی – اجتماعی ایران در دوره قاجار تا قبل از سال ۱۲۸۵ کاملاً مردانه و مرد سالارانه بود و موقعیت زنان ایران به استثنای برخی موارد انگشت شمار از نظر حضور در عرصه اجتماعی قابل مقایسه با وضعیت مردان نبود. زیرا در آن دوره مردان

صدر تا ذیل حکومت را در اختیار داشتند و زنان فقط در چارچوب زندگی سنتی در مناطق کشاورزی به ایفای نقش های اقتصادی مانند: دامداری، زراعت، باغداری و صنایع دستی که خاص جوامع بسته کشاورزی بود می پرداختند. در این دوره هر ناله و فریاد آزادی خواهی زنان به سرعت در نطفه خفه می شد. (وطن دوست، ۱۳۸۵،۸۰-۷۹)

با به ثمر رسیدن انقلاب مشروطه در سال ۱۳۲۴ق/۱۲۸۵ بستری فراهم گردید تا جریان فمینیسم بصورت یک جنبش اجتماعی ظاهر شود. در این دوره برخی زنان مشروطه خواه که تحت تأثیر اندیشه های روشنفکری غرب گرایانه قرار گرفته بودند با استفاده از آزادی های نسبی سیاسی و اجتماعی بوجود آمده با تأسیس انجمن ها، نشریات، مجلات زنانه، حضور گسترده تر در مدارس و لزوم تعلیم بانوان علاوه بر همراهی با اهداف انقلاب مشروطه و مبارزه با استبداد داخلی و استعمار و استثمار خارجی، اهداف خاص خود را نیز در اجتماع مطرح می کردند.(ملک زاده،۱۳۷۱، ۳۵۵)

از نظر فمینیست ها زن و مرد مساوی اند و این تساوی باید در همه حقوق حکمفرماباشد.همچنان که مرد در تعیین سرنوشت خود آزاد استزن نیز باید دارای چنینآزادی ای باشد.(نفیسی،۱۹۲۴، ۲۸)

طرح اندیشه های روشنفکری در رابطه با حقوق زنان پس از مشروطه بتدریج از چارچوب اندیشه ای بودن بیرون آمد و به عرصه اجتماع کشیده شد و بصورت مطالبات جنسیتی و به دنبال آن ایجاد فضاها و بسترهای مورد نیاز برای وجود آمدن این از سوی برخی زنان روشنفکر غرب گرا در جامعه نمود پیدا کرد. بنابراین از همان آغاز مشروطیت مسأله زن در ادبیات انعکاس گسترده ای یافت. (وطن دوست، ۱۳۸۵،۱۴-۱۲)

فروپاشی استبداد و گوناگونی اندیشه ها این فرصت را به زنان و مدافعان آن داد تا با زیر سؤال بردن برخی نهادهای سنتّی جامعه ایران اندیشه بیداری زنان را

بسط دهند. این کوشش ها همچنان وجود داشت تا آنجا که می توان گفت مدافعان حقوق زنان فعالیت های خود را در چهار زمینه: تغییر در پوشش و حجاب، تأسیس مدارس و لزوم تعلیم و تربیت زنان، انتشار نشریات و ایجاد انجمن ها گسترس دادند. (شمسی و دیگران، ۱۳۹۵ ، ۳۱-۱۶)

پس از آن رضاخان در پی اقدامات خود در جهت مدرنیزه کرده ایران با جریان فمینیسم موافقت کرد. فمینیسم بعنوان یک جریان اجتماعی در کشور به رسمیت شناخته شد. او اگرچه در زمینه های سیاسی مانند حق رأی دادن و آزادی بیان تغییری در وضعیت زنان ایجاد نکرد؛ اما در عرصه های گوناگون اقتصادی و فرهنگی موجب تغییر تحولاتی در باب جایگاه زنان ایرانی گردید. گسترش فرصت های آموزشی به سبک غربی برای زنان، اعمال تغییرات حقوقی در مورد ازدواج و طلاق و نیز قوانین کشف حجاب اجباری از جمله اقدامات فرهنگی دولت در دوره پهلوی اول بود.(شیخ الاسلامی، ۱۳۵۱، ۱۰۴)

علاوه بر حمایت های دولتی فعالیت های جریان فمینیسم نیازمند حمایتی دیگر بود و آن چیزی نبود جز حمایت طبقه روشنفکر و تحصیل کرده و اهل قلم جامعه. انتشار مجلات و روزنامه و چاپ مقالاتی که نویسندگان مشهور و دست به قلم نویسنده آن بودند جریان فمینیسم را با وجهه ای رسمی تر جلوه می داد.علاوه بر مقالات و پاورقی ها و ... ، شعرا و نویسندگانی که در حوزه شعر و ادبیات و داستان نیز فعالیت داشتند می توانستند در پیشبرد اهداف این جریان مثمر ثمر باشند. هر چند گاه و بیگاه هم مورد بی رحمی حکومت واقع می شدند بطوری که گاه نویسنده ای ممنوع القلم می شد و از انتشار نوشته ها و کتاب هایش جلوگیری می گردید. اما به هر حال نویسندگان غالباً ترجیح می دادند بجای طرفداری بی چون و چرا از جریان های اجتماعی نو ظهور جامعه به

انعکاس وضع موجود بپردازند و تصویر واقعی زنان و مردان جامعه خود را به تصویر بکشند. زنانی که اغلب در رخت شورخانه و مرده شورخانه ها با اندک دستمزدی به دنبال معاش برای زندگی خود بودند.

در این پژوهش برآنیم تا به بررسی نمودهای فمینیسم در مجموعه داستان کوتاه "خیمه شب بازی" محمدصادق چوبک بپردازیم و دیدگاه این نویسنده را در مورد نگرش او به زنان جامعه اش مورد تحلیل قرار دهیم.

محمدصادق چوبک

در سال ۱۳۱۶ش با دستگیری گروه ۵۳ نفری که برخی محمد صادق چوبک را نیز یکی از اعضای این گروه می دانند، خفقان و سانسور بر فضای خلاق ادبی آن روزها حاکم می شود. نویسندگان خلاق و روشنفکر تحت تعقیب قرارمی گیرند و آثارشان اجازه چاپ نمی گیرد بطوری که در این سالها از هدایت، علوی، دهخدا و جمالزاده آثاری چاپ نمی شود. حکومت از ادبیات و هنر روشنگر و واقعگرا هراس و واهمه داشت و با جلوگیری از نشر این نوع ادبیات، زمینه را برای رشد و رواج ادبیات بازاری و عامیانه مساعد می کرد به گونه ای که در این سالها ادبیات بازاری از هر زمان دیگری رشد و رواج بیشتری می یابد و در کنار آن پاورقی نویسی های بازاری فضای رمانتیک و حزن آلود را وارد ادبیات می کند.رمان های تاریخی و اجتماعی با مضامین تکراری پیوسته منتشر شد و از فضای خلاقانه خبری نبود. فضای تلخ و غمناکی بر محافل ادبی و روشنفکری حاکم شد و جوانان پرشوری مانند محمد صادق چوبک را نیز تحت تاثیر قرار داد. (محمودی،۱۳۴۱، ۴۹)

در سال ۱۳۲۰با جنگ جهانی دوم و سرنگونی رضاشاه بار دیگر آزادی های اجتماعی شروع شد. در این روزها اجتماعات روشنفکری سر و سامان یافت و با زیاد شدن فعالیت های اجتماعی، روشنفکران تحرک جدیدی در طبقات مختلف اجتماعی بوجود آمد. روزنامه های فراوان به چاپ رسید و چندین گرایش ادبی در کنار یکدیگر به فعالیت مشغول شدند و البته بر یکدیگر تأثیر نیز می گذاشتند.

نویسندگان در این دوره به دنبال آشکار کردن این واقعیت بودند که وضع زنان آن روز جامعه چیزی متفاوت از وضع خوشایند زنان اروپایی است. چرا که جامعه ایران آن زمان به جز قشر اندکی از مرفهین که درصد ناچیزی از جامعه را تشکیل می دادند، بقیه در شهرها جزء طبقه متوسط و در روستاها جزء طبقه پایین جامعه و درگیر نظام ارباب – رعیتی بودند و تصویر زندگی و جایگاه زنان اروپایی و غربی برای آنها بیشتر شبیه یک رویا بود تا واقعیت. بنابراین به ندرت می توانست چنین فرهنگی در آنها رسوخ کند و آنان را با تحولات و تغییرات همراه سازد. به هرحال نویسنده اهل قلم در این روزگار رسالت خود را بیان وضع موجود جامعه می دانست و نه وضع آرمانی و مطلوب نوگراها.

محمد صادق چوبک (۱۳۷۷- ۱۲۹۵) از پیشگامان شکستن سنت ادبیات مودب است. دکتر خانلری در مورد صادق چوبک می گوید: « چوبک را من از پیش از شهریور۱۳۲۰می شناسم. از روزگار خیلی دور جوانی، در او یک استغنایی بود که در کمتر کسی می توان یافت. هدایت هم همینطور بود اما چوبک بی شک از همه ما در این باب جلوتر بود در بحران های سیاسی بعد از شهریور همه ما به نحوی با جریان روز همراه شدیم و بر اثر این همراهی آثاری بوجود آوردیم که امروز هم از نظر ارزش ادبی ضعیف است و هم از نظر ارزش

سیاسی مرده و بی فایده به نظر می رسد؛ اما چوبک تنها کسی بود که پا در این دایره نگذاشت... . در آثار چوبک محبت او به آدمیزاد، آمیخته به شعار نیست. قهرمان هایش چه انسان و چه حیوان صورت مبالغه آمیز نیک و بد را ندارد. همانند که با چشم غیر مسلح و بی طرف می توان دید.» (محمودی،۱۳۸۱، ۴۵)

نخستین مجموعه قصه کوتاه محمد صادق چوبک در سال ۱۳۲۴ش به نام«خیمه شب بازی» منتشرشد. این کتاب شامل قصه های «نفتی»،«گل های گوشتی»، «عدل»، «در زیرچراغ قرمز»، «پیراهن زرشکی»، «مسیو الیاس»، «بعد از ظهر آخر پاییز» ،« آخر شب» ،« مردی در قفس»، «یحیی» و «اسائه ادب» است که بعدها داستان «اسائه ادب» از این مجموعه حذف شد و به جای آن شعر بلند «آه انسان»چاپ گردید.

چوبک بر خلاف دیگر روشنفکران زمانه اش در داستان های خود از پرداختن به زندگی اشراف روشنفکران سر باز می زند و آدم های قصه هایش را از پایین ترین طبقات اجتماعی جامعه یعنی زنان محروم و فاحشه ها، واسطه ها و رانندگان و... انتخاب می کند و به ترسیم زندگی آنها از زاویه واقعیت گرایی می پردازد. او لنز دوربین خود را به سمت فاحشه خانه ها، مرده شورخانه ها، خانه های ارباب و رعیتی، محیط های کارگری و ارتباط افراد روستانشین با یکدیگر می برد و با روحیه واقع گرایانه درصدد برمی آید واقعیت زندگی اقشاری از جامعه را ترسیم کند که کمتر نویسندگانی به آن توجه نشان داده اند.

او بعنوان یک نویسنده، هیچ گاه در داستان دخالت مستقیمی ندارد و به آدم های داستان هایش اجازه می دهد تا خود درون خود را بر ملا کنند. بعنوان مثال عذرا در داستان « نفتی » هیچ واهمه ای ندارد که درون او برملا شود. او خودش را همان گونه که هست نشان می دهد و ته دلش را بیرون می ریزد.

حتـی جـرأت آن را دارد کـه راسـت بـه مـرد نفتـی خواسـته اش را بگویـد. بنـابراین برای شناخت شخصیت های داسـتان هـای چوبـک بـیش از هـر کـس دیگـری بایـد بـه خود آنها رجوع کنیم.

چوبـک زن هـا را نیـز جـزو واقعـی جامعـه مـی دانـد و بـدون آن کـه آنهـا را کنـار بزنـد و یـا بـر رفتـار و کـنش هـای آنـان سـرپوش بگـذارد از آنهـا و روحیاتشـان سـخن می گوید. چوبک سعی نمـی کنـد از زنـان داسـتان هـایش پـری و حـوری بسـازد. آنهـا را بـا زبـان خودشـان معرفـی مـی کنـد. اول از هـر چیـز نشـان مـی دهـد کـه حضـور انـدک زنـان در داسـتان هـا نمـایش از حضـور کـم رنـگ و بـی فـروغ زنـان در جامعـه اسـت. زنـانی کمتـر دیـده مـی شـوند و در زمـان درگیـری بـا زنـدگی خودشـان بایـد گلیم خودشان را از آب بکشند. (بهارلو،۱۳۷۲، ۳۴)

عذرا در داستان «نفتـی» نماینـده زنـی اسـت تنهـا، از یـک خـانواده تهـی دسـت محروم جامعـه کـه آرزوی ازدواج بـرایش آرزویـی دسـت نایـافتنی اسـت و بـه گونـه ای ازدواج بـرایش از تشـریفات و تجمـلات محسـوب مـی شـود. آفـاق و جیـران و ... در داستان «زیـر چـراغ قرمـز » نماینـده زنـانی هسـتند کـه فقـر و محرومیـت آنـان را بـه روسـپی گـری کشـانده. سـلطنت و کلثـوم در «پیـراهن زرشـکی» نماینـده زنـانی انـد که رسـیدگی بـه مـرده هـا، امـور زنـده بودنشـان را تضـمین مـی کنـد. مـادر اصـغر در «بعد از ظهرآخر پاییز» نماینده زنـی بـی سرپرسـت اسـت کـه بـه تنهـایی بـار سـنگین زندگی را به دوش می کشند و با رختشویی و کلفتی امرار معاش می کنند.

در داستان هـای چوبـک همـه نـوع زنـی از طبقـه پـایین جامعـه دیـده مـی شـود، کلفت و مرده شـور، فاحشـه، بـی سرپرسـت، تنهـا و مجـرد و ... و ایـن نشـان مـی دهـد که چوبـک دقیـق بـه لایـه هـای گونـاگون اقشـار جامعـه اش توجـه داردو هـیچ یـک از آنها از جلوی چشم او نادیده رد نمی شوند.(عابدینی، ج۱، ۱۳۶۶، ۱۶۱)

داستان های چوبک اگر چه داستان زنان نیست اما همان گونه که از اوضاع اجتماعی و فکری و فرهنگی جامعه آن روزگار برمی آمد زنان جزء کم رنگ و البته لاینفک جامعه بودند و همین حضور آنها در داستان ها می تواند گویای وضع زندگی آنها در آن روزگار باشد و ما برآنیم تا از طریق تحلیل و بررسی داستان های چوبک در مجموعه داستان « خیمه شب بازی» به بررسی وضعیت زندگی زنان از دیدگاه او بپردازیم و ببینیم از نگاه محمد صادق چوبک زنان از چه جایگاه و سطح فکری و فرهنگی برخوردار بودند.

باید گفت« زنان داستان های چوبک بیش از هر چیز نماینده فساد جسمی و روحی حاکم بر جامعه هستند. آنها بعنوان «پیکارو» -ضد قهرمان ها- تمام عیار که از سوی جامعه طرد و محکوم شده اند حس همدردی خواننده را جلب می کنند. بطوری که اکثرآنهابرای بهبود وضع خود به فساد و قساوت دست می زنند. آنچه داستان های چوبک را از داستان های نویسندگان پیش و پس از او متمایز می کند تصویر عینی پرورده ای است که او از گوشه های پرت و تاریک جامعه بدست می دهد. » (بهارلو،۱۳۷۲، ۳۴-۳۵)

بنابراین شخصیت های زن داستان هایش وکیل و وزیر و پزشک و از خانواده ای مرفه و تجملاتی نیستند بلکه از طبقه ای محروم و به خود رها شده اند که اغلب در فاحشه خانه ها و مرده شورخانه ها به دنبال سرنوشت گم شده خود هستند و یا اینکه در خانه اربابان و متمولان جامعه، رختشویی و کلفتی می کنند. به همین جهت تصاویر چوبک از زندگی آن ها با خشونت و بی رحمی و در عین حال با باریک بینی و موشکافی خاصی همراه است و این دقت نظر موجب شده تا نویسنده را به ناتورالیسم برساند:

« مادر اصغر تو خانه ها رختشویی می کرد و خودش و اصغر و دو تا دختر کوچک دیگر را نان می داد ... این اصغر بابا ندارد. یه ماه پیش وختیکه باباش تو خیابونا جارو می کرد رفت زیر اتول عمرشو داد به شما... . »(چوبک ،۱۳۵۴، ۲۰۶-۲۰۷)

و یا در داستان «پیراهن زرشکی » شخصیت های اصلی داستان، کلثوم و سلطنت در مرده شور خانه کار می کنند و از این طریق امرار معاش کرده زندگی خود را می چرخانند و به امید چیزی هستند که از طرف مرده عایدشان شود:

« همین که سلطنت و کلثوم سر و پای مرده را گرفتند و روی سنگ خواباندند سلطنت هولکی روپوش آنرا پس زد و با دست های نمناک و پیر شده اش تند تند لباس های او را وارسی کرد. با نظرخریداری پارچه لباس او را میان انگشتان کوتاه و کلفت خود می مالید و خنده پر مکری تو صورت پر از آبله و ور چروکیده اش پهن شده بود... » (همان،۱۴۸-۱۴۵)

آفاق در داستان « زیر چراغ قرمز» از همان کودکیدر یک خانواده متمول کلفتی می کرده:

« یادم میاد وقتی که دختر بودم تو خونه یه آقایی کلفتی می کردم. آقاهه خیلی پولدار بود. دم و دستگاه شم خیلی بود. هر شب مهمونی، هر روز مهمونی... .» (چوبک ،۱۳۵۴، ۶۴)

این وضعیت تنها برای افراد فرودست و محروم جامعه نبود بلکه عموم زنان در آن دوره وضعیتی مشابه داشتند. در واقع زنان جایگاه ثابت و مشخص شده ای در نظام آفرینش نداشتند و گویی در هر خانه و کوی و برزنی بودند قرعه فال بدبختی و تیره روزی به نام آنان شده بود. در داستان «مسیو الیاس» با آنکه

آقا میرزا محمود خان در دستگاه های دولتی جاه و منزلتی داشت و سال ها جیره خوار و کارمند دولت بود؛ زن و فرزندانش رویی از آسایش و خوشی ندیده بودند؛ انگار به حکم قضای زن بودن می بایست طعم بدبختی و فلاکت را می کشیدند:

« زنش دیگر بیچاره شده بود. شوخی نیس که ۲۵ سال با یک سنخ گله و شکایت و آه و ناله و زنجموره و نق نق سر و کار داشته باشند.» (همان،۱۸۵-۱۸۴)

نمودهای فمینیسم در "خیمه شب بازی"

در اینجا به برخی نمودهایی می پردازیم که جایگاه زنان داستانهای مچموغه « خیمه شب بازی» چوبک را بیشتر ملموس می سازد.

۱- پایداری حضور زنان در داستان های چوبک

به استثنای برخی داستان ها مانند « زیر چراغ قرمز» که شخصیت های اصلی آن را زنان تشکیل می دهند و تا پایان داستان زنان ماجراها را هدایت می کنند بطور کلی حضور زنان در داستان های چوبک اندک است. در داستان های او زنان اغلب حضوری کم رنگ دارند. این کم رنگی تا بدان جاست که به یکباره وارد داستان می شوند و زود به دلیل مرگ ناگهانی، بیماری و یا هر دلیل دیگری زود محو می شوند. سودابه در داستان « مردی در قفس» بسیار کوتاه خودنمایی می کند با آنکه معشوقه ای دوست داشتنی برای سید حسن خان است و جنس او با جنس زنان فاحشه در دیگر داستان ها متفاوت است و حضورش خواستنی و خاطره انگیز است؛ اما پس از مدتی بسیار کوتاه بر اثر بیماری از داستان حذف می شود:

« عشق سودابه زندگی اش را عوض کرد و علاقه و انس او را به زندگی تازه کرد. عشق سودابه داغ بزرگ خانوادگی اش را از دلش برداشت؛ اما هنوز سه ماه نگذشته بود که سودابه خناق گرفت و تمام دل را داغ کرد. این ضربت سید حسن خان را از پا درآورد. مرگ سودابه که جلوی چشم خودش اتفاق افتاده بود و او با دست های خودش چشم های او را بسته بود دلش را از جا کند و به ناچار برای فراموشی چنان مصیبتی دست به دامن تریاک و عرق زد و تا آخر عمر برای تنهایی های خود راسویی ماده را جایگزین عشق سودابه کرد. » (چوبک، ۱۳۵۴ ، ۱۱۹)

۲- دغدغه ازدواج

چوبک در داستان های اجتماعی خود به مانند دیگر نویسندگان این دوره به موضوع زنان غرق در فحشا و فساد می پردازد. علت شیوع چنین موضوعاتی در داستان های اجتماعی این دوره را باید محصول بحران اقتصادی گسترش یافته پس از جنگ جهانی اول دانست. در این روزگار اوضاع برای طبقات پایین و زحمتکش به حدی سخت است که ازدواج برای آنان از تجملات زندگی به شمار می آید. (محمودی،۱۳۷۷ ، ۳۹)

چوبک شخصیت های مجموعه داستان های«خیمه شب بازی» را از پایین ترین و محروم ترین طبقات جامعه انتخاب می کند و با بیان واقعیتی هراس انگیز از دنیای درونی آدم ها سخن می گوید. داستان نفتی درون مایه ای فرویدی دارد. یعنی از غرایض جنسی درونی افراد حکایت می کند. عذار، دختر تنهایی که در حسرت ازدواج به سر می برد. سرکوب این امیال او را به ستوه آورده و رهایی از وضع موجود هم برایش امکان پذیر نیست و به امامزاده می رود و دخیل می بندد:

«در ایـن دنیـای گـل و گشـا و شـلوغ عـذرا از تنهـایی وحشـت مـی کـرد. هـرکس به فکر خودش بـود و کسـی نمـی دانسـت کـه عـذرایی هـم در دنیـا وجـود دارد کـه از وحشت تنهایی به ستوه آمده و شوهرمی خواهد.» (چوبک ،۱۳۵۴ ، ۱۲-۱۱)

در ایـن داسـتان چوبـک علـت تنهـایی و تنهـا مانـدن عـذرا را بیـان نکـرده اسـت؛ امـا گـویی ضـرورتی بـرای بیـان آن نمـی بینـد زیـرا وضـعیت عـذرا، وضـعیت تعـداد زیـادی از دختـران و زنـان طبقـه پـایین جامعـه آن روزگارسـت کـه بـه دلیـل نداشـتن خـانواده ای متمـول و سرشـناس محکـوم بـه تنهـا بـودن، شـده انـد و اگـر چـه آرزوی ازدواج دارند اما می دانند که بایـد تنهـا باشـند. نکتـه جالـب اینجاسـت کـه عـذرا پـس از دخیل بستن بـه امـامزاده، یـک دخیـل دبیـت سـربی رنگـی را کنـار دخیـل خـودش مـی بینـد و بلافاصـله در ذهـنش مجسـم مـی کنـد کـه آری شـاید کسـی کـه ایـن دخیل را بسـته از میـان هـزاران هـزار دلیـل بـرای بسـتن دخیـل)حتمـاً بـه دنبـال زن بوده است:

«گاسـم یـه مـردی کـه زن مـی خواسـته اینـو بسـه باشـه. قسـمتو کـی میدونـه. حالا من اینو اینجوری عقبش زدم بلکم اومد نیومد داشته باشه.» (همان، ۱۴)

عـذرا بـا تخیلـی کـه در ذهـن خـودش ایجـاد مـی کنـد شـور جنسـی را درخـود بوجود می آورد.

«بـا شـور شـهوتناکی بـه دخیـل دبیتـی سـربی رنگـی کـه خشـن و مردانـه کنـار گره شله گلـی خـودش بسـته شـده بـود خیـره شـد... دخیـل سـربی در نظـر بـه شـکل مردی درآمده بود و مـی خاسـت او را بغـل بگیـرد. دلـش فشـرده شـد. دزدکـی نگـاهی به ایـن طـرف و آن طـرف کـرد. بعـد آهسـته لـب هـایش را روی دخیـل دبیـت سـربی رنگ چسباند و آن را با شور فراوان بوسید.» (چوبک ،۱۳۵۴، ۱۴)

چوبک در این داستان« با جدا کردن عذرا از روابط محیطی، جنبه تاریخی و اجتماعی انسانها را از بین می برد و از او حیوان واره ای اسیر غرایز می سازد. نویسنده قهرمان داستانش را به هیچ وجه در ارتباط با دیگران نشان نمی دهد. او را از روابط خانگی اش جدا می کند و حتی حالاتش را از هم منفصل می نماید. در حالی که انسان های واقعی احساسات آمیخته به هم دارند. احساسی غالب می شود و گاه احساسی دیگر. اما هیچ گاه حسی جدا از دیگر احساس ها نیست. بنابراین شناخت ما از عذرا در حد یک ناکامی جنسی باقی می ماند.» (عابدینی، ج۲، ۱۳۶۶، ۱۶۲-۱۶۱)

در سراسر این داستان عذرا بعنوان نماینده یک زن از طبقه پایین جامعه که انگار نه پشتوانه ای درست و حسابی دارد و نه آینده ای روشن، تنها دغدغه زندگی خود را ازدواج کردن می داند. شور و هیجان ازدواج ذهن او را بطور کامل درگیر کرده است.

هیچ کس به قول خودش او را نمی بیند و قرار نیست کسی هم برای او کاری انجام دهد. او که از بستن دخیل سودی عایدش نمی شود سعی می کند خودش دست بکار شود و به تنها مردی که هر روز او را می بیند فکر می کند. در نظرش می آید که شاید «نفتی» هم تنها باشد. به همین دلیل غرور زنانه اش را کنار می گذارد و از مرد نفتی می پرسد:

«-راسی شما زن ندارین؟+ سه تا .- بچه چطور؟+ نه اجاقم کوره.- تا چهار تا که حلاله. گاسم بعد پیدا بشه. خدا رو چه دیدی؟آدم خوب نیس بی عقبه بمیره.» (همان، ۲۱-۲۰)

۳- اعتقاد به خرافه پرستی

یکی دیگر از مسائلی که ذهن زنان داستان های چوبک را به خود مشغول کرده است خرافه پرستی است. در داستان های چوبک به ندرت می توان زنی تحصیل کرده و روشنفکر دید. اغلب زنان داستان های او زنانی اند که حتی سواد خواندن و نوشتن هم ندارند. به همین دلیل به راحتی خرافات را به یکدیگر منتقل می کنند و حتی سند و مدرک هم برای عقاید خرافی خود می تراشند و حتی امید نجات به وسیله آن عقیده خرافی نیز دارند. عذرا در داستان «نفتی» یکی از همین زنانی است که خود را مشغول خرافات می کند. او برای فرار این تنهایی به امامزاده می رود و برای گرفتن حاجت خود گره بر دخیل می بندد شاید کسی پیدا شود و گره بخت او را باز کند:

«عذرا همانطور که گوشه چادر نماز چیت گل اشرفی اش را به دندان گرفته بود گره مراد شله گلی را با اطمینان و دل قرص به ضریح امامزاده بست و بعد سرش را بالا کرد ... و با تمنا و شور فراوان زیر لب زمزمه کرد.»(چوبک، ۱۳۵۴،۱۱)

چوبک مدعی است جامعه را آنطور که هست تصویرمی کند؛ اما فقط در بدی ها و زشتی های زندگی در پی شناخت زندگی است. آن هم در روابط آدمهایی بی اراده، بی هدف و مقهور سرنوشت که ویژگی تمام آنها گرایش به مسایل پست زندگی است. به همین جهت نمی تواند توصیفی همه جانبه از مسأله مورد نظرش بدست دهد. (عابدینی، ج۱، ۱۳۶۶، ۱۶۱)

در داستان «پیراهن زرشکی» زنان« در پلشت ترین و پوسیده ترین محیط ها، حیوان واره هایی فرومایه از آنها ساخته است که اصلاً زندگی نمی کنند. این تفاله های نظم خفقان آور و خرافاتی از هیچ ایده آلی متعالی برخوردار نیستند و

هیچ یک از عاطفه و انسانیت بهره نبرده اند. همه شان تیره روز و ستم دیده اند و در دنیای وحشتناک اطراف خود یکدیگر را زیر دست و پا له می کنند.» (همان،۱۶۴)

زنانی که نه سیاست زنانه در وجودشان است و نه هنر و دلبری ای آموخته اند؛ اما تنها چیزی که در این میان راهگشای امور خود می دانند دامن زدن به خرافات و پناه بردن به جادو و جنبل است. بی سوادی و جهل آنان اذهان زنان را ساده لوح پرورش داده بطوری که به راحتی تسلیم خرافات می شوند و عمل به آن را قضای حتمی می پندارند:

«خبه خبه زبونتو گاز بگیر. تو جوونی. تو میخوای عمر بکنی. آدم خوب نیست اینجور سست اعتقاد باشه اگه بهت بگم همین جادو و جنبل برای خود من یکی چقدر خاصیت داشته شاید باور نکنی. وا ... ببین چقدر صاف و صادقه. البته که مردم نمیان بگن که جادوشون اثر کرده یا نکرده. » (چوبک،۱۳۵۴، ۱۶۴)

کلثوم یکی از شخصیت های اصلی داستان «پیراهن زرشکی» در پی بدبختی های خود وقتی متوجه می شود که شوهرش با زنی دیگر سر و سری دارد. او به جای آنکه هنر زنانگی خود را تقویت کند و با سیاست های زنانه به فکر حل و فصل قضیه باشد به دنبال حرف های سلطنت به دنبال جادو و جنبل می رود تا از این طریق بتواند آن زن را نزد شوهرش بی ارزش جلوه دهد. سلطنت هم بعنوان یک مشاور برای کلثوم کم نمی گذاره و به خوبی خم و چم راه را برای او توضیح می دهد:

« همین فردا صب میری دم مچد شاه. میدی رو یه پول سیاه مثه یه سّناری، یا یه ده شاهی- اما باهاس حتما پول سیاه باشه ها- اینا نیس که مهر

اسم می کنن، رو پول سیاه میدی یه طرفشو اسم شوور تو بکنن یه طرف دیگه شم اسم اون زنیکه رو بکنن. وختی که کندن میاری خونه. ... این دیگه نخورد نداره. اگه پیش چشمش مثه پیه گرگ نشه به من هر چی می خوای بگو.» (چوبک،۱۳۵۴ ، ۱۷۴-۱۷۳)

کلثوم که انگار در این گونه کارها بی تجربه تر است چندان اطمینان از عاقبت کار ندارد. او سرنوشت افراد را محکوم تقدیر می داند. اما عمل کردن به راهکاری که سلطنت پیش روی او گذاشته را تنها راه حل مسأله می داند و باز هم سیاست و هنر زنانه برایش محلی از اعراب ندارد:

«اما میگن هرکی جادو جنبل کنه واسه خودش نکبت داره. جنبل چیه؟ آدم میباس پیشونی داشته باشه. » (همان،۱۶۴-۱۶۳)

در «پیراهن زرشکی» هر کدام از شخصیت های داستان در پی رسیدن به مقصود خود هستند. دلسوزی های سلطنت برای کلثوم از جنس محبت های زنانه نیست بلکه می خواهد به هدف خود که بدست آوردن پیراهن زرشکی است برسد نه آنکه کلثوم را دل گرم زندگی کند. آنچه در گفتگوی بین شخصیت های این داستان رد و بدل می شود به جهت انتقال مستقیم اطلاعات به خواننده نیست بلکه واقعی و متأثر از اقتضای گفتگوهاست. به عبارت دیگر گفتگوی میان شخصیت های داستان متناسب با طبیعت و اخلاق و براساس منافع آنی آن هاست که گاه ایجاب می کند تا برای رسیدن به خواسته خود ذهن طرف مقابل را درگیر عقاید و خرافات عامیانه ای کند که به دلیل جهل و بی سوادی افراد به راحتی مقبول طبع طرف مقابل نیز قرار گیرد. (بهارلو،۱۳۷۲، ۱۵۵)

۴- توجه به دین و اعتقادات مذهبی

زنان در داستان های چوبک اگر چه از طبقه ای محروم و فلاکت زده هستند و گاه به دلیل فقر و نداری به کارهای خلاف شرع می پردازند؛ اما هنوز اعتقادات خود را از دست نداده اند. عذرا برای حاجت روا شدن به امامزاده می رود و مطلوبش را از او می خواهد:

«ای آقا! ای پسر موسی بن جعفر مراد منو بده. پیش سر و همسر بیش از این خجالتم نده. یه کاری کن ای آقا منو سر و سرانجومی بگیرم و یه خونه زندگی بهم بزنم... مگه از دستگاه خداییت کم می شه؟» (چوبک،۱۳۵۴ ، ۱۱)

حتی شخصیت های « زیر چراغ قرمز» که در فساد غوطه می خورند باورهای مذهبی هنوز در قلبشان زنده است. فردا شهادت مسلم است و جیران حسرت فخری را می خورد که در این شب عزیز مرد. پس تصمیم می گیرد به احترام این شب کسی را به خود راه ندهد. (اصلانی،۱۳۸۳ ،۵۷)

در « بعد از ظهر آخر پاییز» وقتی اصغر به یادش می آید که معلم از او خواسته فردا جلوی بقیه شاگردان نماز بخواند ذهنش به طرف گفتگوی مادرش و صاحبخانه می رود به یاد می آورد که:

« او هیچ وقت نماز نخوانده بود. مادرش هم نماز نمی خواند. یک روز شنیده بود که مادرش به زن صاحبخانه گفته بود اگر می بینی نماز نمی خوانم برا اینه که از سگ نجس ترم. از صب تا شوم دسام تو شاش و گه های مردمه؛ اما عقیده ام از همه پاک تره.» (چوبک،۱۳۵۴،۲۱۶)

زنان داستان های چوبک آنجا که پرده بدبختی و فلاکت و تیره روزی کنار می رود و از زیر سایه فقر خود را به کناری می اندازند فارغ از فاحشه گری و رخت شویی و مرده شوری و دلاکی، کور سویی اعتقاد و مذهب برای خود دارند

تـا فـارغ از همـه بـدبختی هـا دل خـود را بـه آن خـوش کننـد.در داسـتان«پیـراهن زرشـکی» مـذهب بـه شـکلی بسـیار سـطحی و عامیانـه در زنـدگی آن هـا وجـود دارد. سـلطنت بـرای حـل شـدن مشـکل خـود بـه پـیش حاجیـه خـانم کـه زنـی مـذهبی و نمازخوان اسـت مـی رود و درد دلـش را بـه او مـی گویـد و بـرای رسـیدن بـه خواسـته ای نامشـروع و حـرام از حاجیـه خـانم کمـک مـی خواهـد و او را بـه قـرآن قسـم مـی دهد که راز دلش را به کسی نگوید:

«ننـه جـون مـن مـی خـوام یـه چیـزی خیلـی محرمونـه ای بهتـون بگـم امـا خجالـت مـی کشـم باهـاس اول قسـم بخـورین کـه بـه کسـی رو آورد نکنـین. حاجیـه خـانوم خندیـد و گفـت قربونـت بـرم قسـم ادبـاری میـاره. ... حاجیـه خـانم گفـت مـن مضایقه نـدارم حـالا کـه اصـرار مـی کنـی واسـت قسـم مـی خـورم. مـنم قرآنـو از زیـر چادرم درآوردم ... اونم یه دعای عربی خوند و فوت کرد.» (همان،۱۵۲-۱۵۱)

۵- فواحش

نگاه بـی طرفانـه و بـی رحـم چوبـک بـه فسـاد و زشـتی بـرای خواننـدگان ایرانـی کـه از نگـرش احساسـاتی و مـواعظ اخلاقـی نویسـندگان مختلـف خسـته شـده بودنـد از جمله مـوارد مطلـوب نظـر چوبـک اسـت. در داسـتان هـای چوبـک زنـدگی وازدگـان جامعه واپسمانده از زاویه ای تـازه توصـیف مـی شـود. بطـوری کـه مـی تـوان گفـت تـا قبل از او هیچ نویسـنده دیگـری بـا چنـین اشـتیاقی بـه زنـدگی تریـاکی هـا، فـواحش، مرده شورها و سـایر فلـک زده هـا نپرداختـه انـد. چوبـک دیـد اخلاقـی و مویـه وار ایـن گونـه نویسـندگان را کنـار مـی زنـد و بـا عینیتـی خونسـردانه پسـتی هـا و تیـره روزی های آنان را به تصویرمی کشد. (عابدینی،ج۱، ۱۳۶۶،۱۶۰-۱۵۹)

او حـالات و وقـایع مـرتبط بـا زنـان را بـا دیـدگاهی زیسـت شناسـانه تشـریح مـی کنـد و بـه جـای بـرانگیختن نفـرت خواننـده از روابـط اجتمـاعی پدیدآورنـده فسـاد و

حقارت روحی، بیزاری او را از فرد فاسد برمی انگیزد. داستان « زیر چراغ قرمز» شکلی نو و هوشمندانه در این زمینه دارد و از طریق گفتگوی آدم های داستان به مسأله فاحشه گری می پردازد. گفتگوی شخصیت ها در این داستان آنچنان دقیق و درخشان است که وضعیت محیط را به خوبی نمایش می دهد. (عابدینی، ج۱، ۱۳۶۶، ۱۶۴)

در آثار چوبک سرنوشت محتوم فاحشه ها چیزی نیست که به یکباره اتفاق افتاده باشد بلکه مفهوم آن چیزی است که از کودکی با آن آشنا هستند:

«یادم میاد وقتی که دختر بودم تو خونه یه آقایی کلفتی می کردم. آقاهه خیلی پولدار بود. دم و دستگاشم خیلی بود. هر شب مهمونی. هر روز مهمونی. اما نگو که خانمه زیر سرش بلند بود یکی از دوستای آقا رفیق خانوم بود وقتی که آقاهه خونه نبود پسره میومد و با خانومه دوتایی می رفتن تو اتاق... من اولین بار چشم و گوشم اونجا باز شد و گر نه منو چه به این کارا...»(چوبک،۱۳۵۴، ۶۵-۶۴)

«زیر چراغ قرمز» بارزترین نمونه برخورد ناتورالیسمی چوبک با زندگی است. با مرگ زن فاحشه ای در یک خانه آغاز می شود و بازتاب این مرگ در ذهن فواحشی که هنوز نمرده اند داستان را به حرکت در می آورد. (همان،۱۶۴-۱۶۳) با گفتگوی آفاق و جیران وارد فضای تیره و ناخوشایند فاحشه خانه و ذهنیت خرد شده فواحش از کاری که انجام می دهند، می شویم. فاحشه ها هیچ کدام از سر رضایت دل به فاحشه گری نمی پردازند. اما انگار برای خوردن لقمه ای نان و خوابیدن زیر سقفی چاره ای جز این ندارند. البته هر چه هست می دانند که با مردم عادی دیگر متفاوت اند و زندگی متفاوت آنها پایانی متفاوت نیز دارد:

«آفاق همین طور که روی آدمک روی دیوار خیره شده بود جواب داد: واقعاً که خیلی خری. تو خیال می کنی رو قبر امثال ما گنبد و بارگاه میزنن که از ده فرسخی جاش معلوم باشه ؟...تو چار ماهه تو این خراب شده کار می کنی هنوز نفهمیدی که چیکاره هستی و کارت چیه ؟ ما قبرمون کجا بود؟ قبر و گنبد و بارگاه مال آدم های نجیبه ... ما شهرنوییم. ...» (همان،۶۴)

نویسنده درذهن آفاق قرارگرفته و برمبنای طرز تلقی او، زندگی سراسر خستگی و بیزاری زنانی شبیه او را بازسازی می کند. جیران مرحله اول زندگی انسان هایی را می گذراندکه ادامه اش به زندگی آفاق وعاقبتش به سرنوشت فخری می رسد. (عابدینی ،ج۱، ۱۳۶۶،۱۶۴)

۶- خیانت

چوبک اغلب در داستان هایش از زنانی استفاده می کند که در زندگی ذلت بار و نگون بخت خود عمری در فقر و بیچارگی غلتیده اند و یا در فاحشه خانه هایی سرد و تاریک به سر می برند و یا درحمام ها دلاکی می کنند و یا اینکه در مرده شورخانه ها بر سه چیزی بی ارزش چون گرگ یکدیگر را می درند. اما آنچه که در این میان توجه خواننده را جلب می کند آن است که حضور زنها در چنین مکانهایی که بیشتر به دخمه مردگان می ماند به تدریج جاذبه های جنسی و زیبایی خود را از دست می دهند و پیری و فرسوده به دنبال اندک پولی برای سیرکردن شکم فرزندان خود می روند. جاذبه های زنانگی خود را روز به روز از دست می دهند و در کنار همه بدبختی ها تسلیم خیانت و هوس بازی مردان خود می شوند:

« آقاهه خانومه رو رورونه بابلسر می کرد و خودش زن یکی از دوستاشو پنهونکی شوورش میآورد خونه ...» (چوبک، ۱۳۵۴،۶۵)

چوبک با توصیف زندگی زنان و مردانی که « طعمه فقر، بی فرهنگی و تعصب می شوند به وضع موجود اعتراض می کند اما از آنجا که به تکامل جامعه بشری باور ندارد منادای تغییر ناپذیری وضع موجود می شود.» (عابدینی، ج۱، ۱۶۳،۱۳۶۶-۱۶۲)

در واقع چوبک بعنوان یک ناتورالیسم، غیر انسانی بودن اوضاع را یادآوری می کند اما به جای آنکه راهکاری برای تغییر آن وضع ارایه دهد می گوید کاری نمی شود کرد. همین است که هست. زیرا تقدیر و خواسته های طبیعی و بیولوژیک انسانها چنین می خواهد.پس فساد ناشی از انسان است و نه از مناسبات اجتماعی. نتیجه این نوع بینش، بیزاری و نومیدی نویسنده از زندگی و بشریت است و بازتاب آن در شخصیت های داستانی اوست که به تقدیر رضا می دهند و به جای آنکه وضع موجود فلاکت بار خود را تغییر دهند به تسلیم و رضا روی می آورند و ترجیح می دهند خود را به تغافل بزنند و بسیاری از ناملایمی ها را ندیده فرض کنند.

« به همین سوی سلمون قسم. از دو چشم کور بشم اگه دروغ بگم. خودم هزار دفه دیدم برای مشدی اورو اتفار میومد. هی پیش خودم می گفتم عیبی نداره زنیکه شوور داره. گاسم من عوضی می بینم. آدم خوب نیس مشغول ذمه مردم بشه. ... نگو که اینا با هم راه داشتن و من خبر نداشتم تا اینکه پریشبا مچ هردو شونو گرفتم ... خب من گفتم پیش سر و همسر چی بگم که گندش در نیاد؟» (چوبک،۱۳۵۴، ۱۶۰ – ۱۵۹)

چوبک متأثر از فروید علت العلل رفتار و اعمال آدم ها را انگیزه جنسی می داند. به همین جهت در داستان هایش «آدمهایی یک بعدی و کارکاتور مانند می آفریندکه شخصیت فردی ندارند بلکه تیپ هایی هستند که در وجود آنان

انگیـزه هـا و خواسـته هـای گونـاگون در ضـدیت بـا هـم نیسـتند بلکـه یـک انگیـزه، تعیین کننده همه هستی آنهاست.» (عابدینی، ج۱، ۱۳۶۶،۱۶۲)

چوبـک نویسـنده ای اسـت بـدبین. قهرمانـان او نـه بـدان سـبب کـه قربـانی بـی عـدالتی هـای اجتمـاعی انـد شـوربخت و درمانـده انـد بلکـه بـه دلیـل عمـده آن سرنوشـت فسـادپذیر خـود آنهاسـت و درسـت ایـن همـان چیـزی اسـتکه چوبـک را از هدایت که انسان را ذاتـاً موجـودی پلیـد نمـی دانـد، متمـایز مـی کنـد. افـزون بـر ایـن شخصیت های چوبـک تقریبـاً بـدون اسـتثنا افـرادی نامتعـادل عصـیانگر و بنـده غرایـز خـویش انـد. بنـابراین اگـر چوبـک در توصـیف آنهـا گـاه جانـب ادب را رعایـت نمـی کنـد بـی دلیـل نیسـت. قهرمانـان او اغلـب آدم هـای توسـری خـورده تیـره روز و محرومند. اگرچـه در میـان آنـان گاهگـاه کارمنـد دولـت، هنرمنـدان و روشـنفکران نیـز دیـده مـی شـوند امـا اکثریـت آنهـا دزدان و قاچاقچیـان و دلالان محبـت هسـتند. (رهنما، ۱۳۷۸، ۵۲-۵۳)

«افرادی خشن و بی عاطفه و بـی ملاحظـه کـه اغلـب از هـم نفـرت دارنـد بـه هـم دورغ می گویند و تنهـا در اندیشـه منـافع خـویش انـد. جهـان چوبـک جهـانی تاریـک، زشت و سرشار از پلیدی اسـت. ایـن جهـان بـه مـرد شـورخانه ای مـی مانـد کـه در آن تنهـا دو نـوع انسـان وجـود دارد. مردگـان کـه خـاموش و مقهورنـد و مـرده شـورها کـه پلید و فریبکارند. » (همان، ۵۳)

دیـدگاه بدبینانـه افـراد نسـبت بـه یـک دیگـر تـا حـدودی در تمـام داسـتان هـا حاکم است. در اغلب داستان هـا آدم هـا بـه یکـدیگر دروغ مـی گوینـد و هـر کـدام بـه نوعی سعی مـی کننـد سـر دیگـری را کـلاه بگذارنـد تـا بـه سـود و منفعـت آنـی خـود برسـند. تظـاهر بـه دوسـتی و محبـت کـردن از دسـتاویزهای آنـان بـرای رسـیدن بـه هدف است. هر چنـد در همـان لحظـه حـدیث نفـس دیگـری دارنـد و احسـاس درونـی

و واقعی خود را با خویش به گونه ای دیگر تغییر نجوا می کنند. (محمودی،۱۰۹،۱۳۸۱)

«این آسیه از اون چاچول بازاس که لنگه نداره. هزار تا چاقو می سازه که یکیش دسه نداره. مگه ندیدی زنیکه سربازی اون روز سر این دندونای عاریه جلوی اون همه آدم چه پیسی سر من درآورد. کلثوم زیر گوشش را خاراند و پیش خودش خیال کرد تو خودت از اون چاله سیلابهای بی چشم و رویی هسی که صدتا آسیه رو میبری لب رودخونه تشنه برمیگردونی.» (چوبک،۱۳۵۴، ۱۴۵-۱۴۶)

در خلال این گفتگوها ما با اندیشه و احساس واقعی وآدمها نیز آشنا می شویم. نویسنده با تمهیداتی مانند: پیش خودش فکر می کرد، پیش خودش خیال کرد و مانند اینها به لایه های درونی افراد رسوخ می کند و احساس حسادت، بدبینی و نفرت را که نمای واقعی احساسات شخصیت آنهاست نمایش می دهد. (بهارلو،۱۳۷۲، ۱۵۹)

شخصیت هایی که فقر و بدبختی آنها را عادت داده است که بدون دوز و کلک و فریب نمی توان در این دنیا زندگی کرد. بنابراین برای رسیدن به مقصود خود گاهی لازم است خود را خیرخواه و دلسوز دیگری نشان داد و از این طریق سر آنها را کلاه گذاشت. این احساسات بدبینانه و حسادت برانگیز نه تنها میان افراد و شخصیت های انسانی در داستان نمود دارد بلکه گاه زنی به حیوان یا اشیایی به خاطر محبوبیت و موقعیت خاصی که آن حیوان یا شیء دارد احساس بد و حسادت آمیز می کند به همین جهت در درون خود خواستار نابودی آن حیوان می شود. در داستان «مردی در قفس» پس از مرگ سودابه، سید حسن

خـان کـه در تنهـایی خـود بـه راسـویی پنـاه آورده اسـت موجـب بـرانگیختن آتـش حسادت دده یاسمن می شود تا جایی که :

«دده یاسـمن چشـم دیـدن راسـو را نداشـت و اگـر دسـتش مـی رسـید بـا دسـت خودش خفه اش مـی کـرد. چونکـه مـی دیـد تمـام زحمـاتی کـه او کشـیده راحـتش را راسو می برد. هـر چـه گوشـت لخـم تـو سـفره بـود مـال راسـو بـود. هـر جـا کـه از آن راحت تر نبود راسو می خوابید.» (چوبک،۱۳۵۴ ،۱۲۲-۱۲۱)

در واقـع چوبـک تـا حـد بدسـت دادن توصـیف هـای دقیـق از حـالات روانـی و احساسات درونی افـراد و توصـیف زنـدگی نابسـامان آنهـا تـا اعمـاق جامعـه پـیش مـی رود و در ایـن کـار موفـق اسـت؛ امـا آنگـاه کـه تـلاش مـی کنـد بـه تحلیـل گذشـته ذهنیـت شخصـیت هـای داسـتانش بپـردازد محـدودیت جهـان بینـی را نشـان مـی دهـد. زیـرا او بـر خـلاف نویسـندگانی چـون حجـازی و دشـتی اوضـاع جامعـه را بـه سـامان و موجـد خوشـبختی اقشـار مـردم نمـی دانـد، بلکـه تنهـا مـی کوشـد بـه هـم ریختگـی اوضـاع درون و بیـرون افـراد را یـادآور شـود. البتـه او وضـعیت بهتـری را پیشنهاد نمی کنـد بلکـه تـلاش بـرای رهـا شـدن و دگرگـون سـاختن وضـعیت موجـود را هم بیهوده مـی دانـد و خواسـته و یـا ناخواسـته مـردم جامعـه بخصـوص سـتمدیگان و فرودسـتان را بـه حفـظ آنچـه هسـت فـرا مـی خوانـد و ایـن همـان نقطـه اشـتراک ناتورالیسم چوبک با هنر بازاری است. (عابدینی، ج۱، ۱۶۰،۱۳۶۶)

آنچـه بـاقی مـی مانـد احساسـات سـرخورده، حسـادت، بـدبینی، دروغ وخیانـت و... اسـت کـه افـراد و شخصـیت هـای داسـتان چوبـک در هـر مـوقعیتی بـرای رسـیدن به اهداف خود، آن را دستاویز خـویش قـرار مـی دهنـد بـه همـین جهـت اسـت کـه بـه راحتـی تسـلیم خیانـت همسـران مـی شـوند. بـه خرافـات و خرافـه پرسـتی پنـاه مـی برند و به جای بیـان احساسـات واقعـی خـود در خلـوت خـویش بـا خـود حـدیث نفـس

می کنند و بر این باورند که جامعه جایی برای صداقت و گذشت باقی نگذاشته است.

نتیجه گیری

در مجموع باید گفت چوبک در جامعه ای که دم از دفاع حقوق زنان می زند به جای پرداختن به جهان آرمانی و ایده آل فمینیست های تند رو یا کندرو، به بیان واقعیت های موجود در جامعه می پرداخت و جایگاه واقعی زنان را ترسیم می کرد. زنان داستان های او زنانی از طبقه روشنفکر و تحصیل کرده و یا دارای پست و منصب های حساس نیستند بلکه زنانی واقعی و متعلق به قشر پایین و متوسط جامعه هستند که اغلب ناچارند برای تأمین مایحتاج زندگی یا در خانه ارباب کلفتی کنند و یا در رخت شورخانه ها و مردشورخانه ها و فاحشه خانه ها برای اندک درآمدی هر دوز و کلکی را دستاویز خود کنند.

با وجود این هرچه بود در میان زنان جامعه روشنفکری و بیداری حاصل شده بود و آنان را نسبت به وضعیت جامعه و اوضاع و احوال آن آشناتر ساخته بود. همین امر سبب شد تا با شور و شوق بیشتری در فعالیّت های اجتماعی حضور یابند و خواهان پیشرفت جامعهٔ خویش باشند. البته در جامعه ارباب – رعیتی آن سال های ایران به سختی می شد در لایه های افکار مردمانی رسوخ کرد که سال های سال با فرهنگی زندگی کرده بود که جزو تار و پود و هستی آنها شده بود. البته این تحولات در جامعه شهری محسوس تر بود و رسوخ آن در روستاها به سختی و بندرت امکان پذیر بود چرا که روستاها کمتر در معرض فعالیت های مدافعان این جریان قرار داشتند و روزها و ماه ها زمان لازم بود تا اندیشه ای که در جامعه شهری پذیرفته شده به روستا هم منتقل شود.

منابع

۱- اصلانی، محمدرضا، (۱۳۸۳)، صادق چوبک، تهران: قصه.

۲- بختیاری، آمنه، (۱۳۹۲)، صورتبندینظری فمینیسم درمطالعاترسانهای، مطالعات رسانه ای،س۸، ش۲۳.

۳- بهارلو، محمد، (۱۳۷۲)، داستان کوتاه ایران، تهران: طرح نو.

۴- بیات، عبدالرسول ودیگران، (۱۳۸۱)، فرهنگ واژه ها، درآمدی بر مکاتیب و اندیشه های معاصر، قم: موسسه اندیشه و فرهنگ دینی.

۵- بیسلی، کریس، (۱۳۸۵)، چیستی فمینیسم؛ درآمدی بر نظریه فمنیستی، ترجمه محمد رضا زمردی، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

۶- چوبک، صادق،(۱۳۵۴)، خیمه شب بازی، چاپ پنجم، تهران: چاوید.

۷- رهنما، تورج، (۱۳۶۷)، جایگاه داستانکوتاه در ادبیات امروز ایران، تهران: اختران.

۸- ریو سارسه، میشل (۱۳۸۵)، تاریخ فمینیسم، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

۹- شمسی، عبدالله و دیگران، (۱۳۹۵)، جریان شناسی فکری و فرهنگی فمینیسم، قم: زمزم هدایت.

۱۰-شیخ الاسلامی، پری، (۱۳۵۱)، زنان روزنامهنگاروانديشمندان ایران، تهران: مولف.

۱۱-وطن دوست،غلامرضا،(۱۳۸۵)،زن ایرانی در نشریات مشروطه، تهران:موسسه تحقیقات و علوم انسانی.

۱۲-عابدینی، حسن، (۱۳۶۶)، صد سال داستان نویسی در ایران، ج۱، چاپ دوم، تهران: علمی.

۱۳-محمودی، حسن، (۱۳۸۱)، نقد و تحلیل گزیده داستان های صادق چوبک، تهران: روزگار.

۱۴-مشیرزاده، حمیرا،(۱۳۹۰)، از جنبش تا نظریه اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم، تهران: شیرازه.

۱۵-مکنزی، یان و دیگران، (۱۳۷۵)، مقدمه ای بر ایدئولوژی های سیاسی،ترجمه م. قائد، تهران: مرکز.

۱۶-ملک زاده، مهدی، (۱۳۷۱)، تاریخ انقلابمشروطیت ایران، تهران: علمی.

۱۷-نفیسی، حسن،(۱۹۲۴)،" نسوان نوازی" ، نامه فرنگستان، س۱، ش۶.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی